



ایمان

هرگاه بدون توجه به موقعیت و وضعیتی که در آن هستی، در عمق ایمان قرار بگیری، با همان مقدار ایمانی که داری، زندگی ات تغییر خواهد کرد. زمانی که «میلارپا» نزد استادش در تبت رفت، بسیار متواضع، خالص و مقتدر بود، به طوری که شاگردان دیگر نسبت به او حسادت می کردند. آنها احتمال می دادند که او جانشین استاد شود، پس تصمیم به کشتن او گرفتند. میلارپا کاملاً مورد اعتماد استاد بود و ایمانی بسیار قوی داشت. روزی شاگردان، میلارپا را لب پرتگاهی بردند و گفتند: «اگر واقعاً به استاد ایمان داری، آیا می توانی با این ایمان به درون پرتگاه بپری؟ اگر به نظر تو حقیقت آن جاست، پس برایت اتفاقی نخواهد افتاد و صدمه ای نخواهی دید!» و میلارپا بدون هیچ تأملی پرید. آن پرتگاه حدود سه هزار متر عمق داشت. شاگردان به سرعت از پرتگاه پایین رفتند تا تکه های جسد میلارپا را بیابند. آنها شادی کنان پایین دره رسیدند و در کمال تعجب دیدند که میلارپا لوتوس نشسته و چهره ای بس خشنود دارد. او چشمانش را گشود و گفت: «شما درست می گفتید. ایمان نگهدارنده انسان است.» شاگردان با خود فکر کردند که شاید این فقط یک اتفاق بوده. پس روزی دیگر که خانه ای آتش گرفته بود و زن و کودکی در آتش گرفتار شده بودند، شاگردان به میلارپا گفتند: «اگر تو عاشق استادی و به او ایمان داری پس به درون آتش برو!» میلارپا به سوی آتش حمله ور شد تا جان زن و کودک را نجات دهد. آتش بسیار مهیبی بود و

ایمان ■ ۳۹

شاگردان امیدوار بودند که این بار او بمیرد. اما نسوخت و به دلیل اعتقادش به ایمان، نورانی تر شد. روزی دیگر آنها به همراه استادشان به کنار رودخانه ای رفته بودند. شاگردان به میلارپا گفتند: «تو برای عبور از رودخانه نیاز به قایق نداری، زیرا ایمان قوی ات را داری، پس می توانی از روی آب عبور کنی.» و میلارپا روی آب راه رفت.

این اولین بار بود که استاد، میلارپا را در آن حال می دید. پس از او پرسید: «تو چه کار می کنی؟» میلارپا پاسخ داد: «استاد، من این کار را با کمک ایمان به قدرت شما انجام می دهم.» استاد با خود اندیشید: «اگر نام و قدرت من قادر به انجام چنین کاری برای یک احمق نادان است، پس چرا خودم هرگز سعی به انجام چنین کاری نکرده ام؟» استاد تلاشش را کرد و خوب، غرق شد. بعد از آن زمان دیگر هیچ کس چیزی درباره آن استاد نشنید.

وقتی شما در عمق حقیقت باشید و استادی که به اشراق نائل نشده، استادتان باشد، باز هم قادرید زندگی تان را تغییراتی اساسی دهید. عکس این قضیه نیز صادق می باشد. ممکن است حتی یک استاد به اشراق رسیده نیز کمکی به شما نکند. این مسئله کاملاً به خودتان بستگی دارد. زندگی تان را با پرداختن به گذشته ها هدر ندهید، بلکه زندگی را باور کنید. فقط در صورت داشتن ایمان است که قادر خواهید بود دانشتان را دور ریخته و ذهنتان را کاملاً کنار بگذارید. با ایمان است که دری به سوی حقیقت بیکران و به سمت بالا باز می شود. بعد از آن دیگر زندگی اکنونتان به طولانی و تهی بودن یک زندگی معمولی نخواهد بود، زیرا البریز از خدا می شود. وقتی قلبی پاک است، تمامی موانع ناپدید می شوند.

حقیقت تصاحب کردنی نیست، کسی هم قادر به تصاحب آن نمی باشد، یعنی هیچ امکانی برای آن وجود ندارد. شما نمی توانید گنجینه پنهانی حقیقی تان را گم کنید.

۴۰ ■ تمثیلهای عرفانی

اگر مأموریت خود را (ایمان به حقیقت) بر روی زمین باور کنی، احساس تو صحیح ترین چیزها خواهد بود و باعث می شود تا اشتباهی نکرده و دچار مشکل نشوی. اما اگر بخواهی به وسیله فکر منطقی ات همه چیز را تجزیه و تحلیل کنی، ممکن است از راه خارج شده و کاملاً گمراه شوی.

اگر به حقیقت ایمان داشته باشی ممکن است به نظر دیگران احمق به نظر برسی و احساس کنی که دلچک شده ای. زیرا در دنیا همیشه مردم به دلچک ها به عنوان مسخره ترین و هیچ ترین موجودات می نگرند، کسی که حتی در میان اعداد نیز عدد صفر را به خود اختصاص داده است؛ عددی که بی عددترین اعداد است. جایی که حقیقت و پاکی راهنمای شما باشد، نیاز به گذشته آزمایش شده و یا فلسفه شک و تردید ندارد. دلچک کسی است که اعتماد می کند. او به تمامی تجاربش اعتماد می کند، تو به او حقه می زنی و او به تو اعتماد می کند. تو باز هم به او دروغ می گویی و او دوباره به تو اعتماد می کند. سپس به این نتیجه می رسی که او احمق بوده و قادر به یادگیری هیچ چیزی نیست. اعتماد و ایمان او وحشتناک و عجیب است، ایمان و اعتمادش به قدری خالص است که هیچ کس قادر نیست او را تباه و ضایع کند. پس برای درک طریقت و ذن، دلچک باش. سعی نکن با کمک دانشت دیواری به دور خود بسازی. دائماً ذهنت را پاک کن و گذشته ات را بمیران تا در اکنون باقی بمانی؛ درحالا، اکنون، برای تولدی دوباره و مجدداً کودک شدن. در شروع، انجام این کار بسیار سخت خواهد بود، ولی هستی شروع به برتر ساختن تو خواهد کرد.

اگر اطرافیان، شما را فریب دادند و دروغ گفتند یا مورد دستبردشان واقع شدید و یا حتی تهدیدتان کردند، اصلاً مهم نیست و بدانید که این اشخاص بدبختند و هرگز نخواهند توانست شما را از اکنون باز دارند. به هستی اجازه دهید تا کار خودش را انجام دهد، زیرا حقیقت متعلق به شماست و کسی

ایمان ■ ۴۱

نمی تواند آن را از شما بدزدد. هرگاه در هر وضعیتی، اگر اجازه ندهید تا ایمان به حقیقت در شما تباه شود، فرصتی خواهد بود که درون از هم پاشیده تان یکپارچه شود و در آن صورت روحتان همانند بلور شفاف خواهد شد.

علم ذن می گوید: «از گوش کردن به گفته های تکراری و خسته کننده درباره دشمنان مهلکی که دائماً و بی رویه از آنها سخن گفته شده، پرهیز کنید. چراکه

بایستی به کارهای مهم تری پردازی: روحتان را بیابید.»

صرفاً یک پژوهشگر یا دنباله رو کور نباشید. بایستی بهترین خاصیت ها را دارا باشید و مرکز باطنتان را بیابید، بدون هیچ راهنما یا دانشی خاص. آنها به

سان شبی تاریک هستند، ولی با آتش قوی جستجو، شما عازم خورشید درخشان خواهید بود. هر کسی با اشتیاق «یافتن» به دنیا می آید و می تواند خورشید را بیابد که در آن صورت ایمانی حقیقی خواهد داشت.

برگرفته از کتاب : تمثیل های عرفانی

مترجم : فلورا دوست محمدیان

www.osho.persianblog.com

www.iranosho.0catch.com